

سخن‌های دیرینه یادآوریم*

سجاد آیدنلو

تصحیح و تحقیق علمی *شاهنامه* اگر چه بسان برخی دیگر از زمینه‌ها و موضوعات فرهنگ و ادب ایران، با پژوهشگران اروپایی و به اصطلاح خاورشناسان آغاز شده و آثار سودمندی نیز به بار آورده است، اما جای بسی شکر و شادی است که امروز سررشته «شاهنامه‌شناسی» به دست میراث‌داران اصلی حماسه ملی ایران است و بیشتر نظریات دقیق، ژرف و جدید شاهنامه‌شناختی از سوی محققان ایرانی ارائه می‌شود. در میان این شاهنامه‌پژوهان - که البته شمارشان نیز متأسفانه سخت اندک است - نام دکتر جلال خالقی مطلق، در محافل و نشریات علمی جهان، اعتبار و نامبرداری ویژه‌ای دارد. این شاهنامه‌شناس ایرانی ساکن آلمان که نزدیک سی سال است زندگانی خویش را بر سر *شاهنامه* گذاشته و بر اثر کثرت و سنگینی کار سلامت جسمی‌شان را نیز از دست داده‌اند،^۱ در هر دو حوزه تصحیح و تحقیق *شاهنامه* تحول‌آفرین بوده‌اند، متن مصحح ایشان با استفاده از ۱۵ دست‌نویس معتبر - که پس از بررسی ۴۵ نسخه *شاهنامه* برگزیده شده است - و اساس قرار گرفتن کهن‌ترین دست‌نویس تا امروز شناخته شده (فلورانس ۶۱۴ هـ. ق) به شیوه‌ای علمی - انتقادی فراهم آمده و هر واژه و بیت آن پس از مقابله و بررسی دقیق انتخاب شده است. این تصحیح به دلیل اصول کار و روش، دانش و تجربه مصحح بعد از پایان انتشار همه دفترها و نقد ضبط‌های آن، متن «فعالاً نهایی»^۲ *شاهنامه* خواهد بود و کسانی که با دشواری‌های تصحیح علمی - انتقادی و شرایط و مقدمات لازم برای این کار، آن هم درباره کتابی چون *شاهنامه* آشنایی دارند، از بن جان درمی‌یابند که دکتر خالقی مطلق چه رنجی کشیده و چه خدمت بزرگی به فرهنگ و ادب ایران کرده‌اند.

دو ده سال و پنج اندر این شد مرا همه عمر رنج اندر این شد مرا

در زمینه پژوهش *شاهنامه* نیز مقالات و یادداشت‌های تخصصی ایشان از سال (۱۳۵۳ ش) در مجلات و مجموعه‌های داخل و خارج کشور به زبان‌های فارسی، انگلیسی و آلمانی منتشر می‌شود و بدون مبالغه تقریباً تمام آنها دارای نکته یا نکات جدیدی درباره *شاهنامه*، ادب حماسی و فرهنگ ایران است. نگاهی به فهرست (۲۰۴) مقاله و یادداشت در کارنامه پژوهشی دکتر خالقی (سخن‌های دیرینه،

* سخن‌های دیرینه یاد آوریم، سجاد آیدنلو/ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، آذر ۱۳۸۲.

صص ۱۲ - ۲۳) که به تدریج و در کنار کار بسیار سنگین و زمان گیر تصحیح شاهنامه، نوشته و چاپ شده است، وسعت همت، دقت و کوشش ستودنی این شاهنامه‌شناس نستوه را نشان می‌دهد.

در این باره همین بس که ۶۴ مدخل از مجلدات گوناگون دایرةالمعارف/ دانش‌نامه ایرانیکا (Encyclopadia Iranica) تألیف دکتر خالقی مطلق است و اهل فن، خود، بر چند و چون علمی نگارش مقالات دانش‌نامه‌ای - آن هم در این سطح - نیک واقف‌اند. دو جلد یادداشت‌های شاهنامه^۳ هم که بررسی و گزارش لغات و ابیات دو دفتر از متن تصحیح ایشان است، اثر بسیار سودمندی در شرح و متن‌پژوهی شاهنامه است.^۴

آثار دکتر خالقی مطلق با وجود اهمیت و اعتبار بسیار، در ایران چنانکه سزاوار آن است، شناخته شده نیست و حتی کتاب‌ها و مقالات بیشتر شاهنامه‌پژوهان نیز از ارجاع و استناد بدانها تهی است. اقامت دکتر خالقی در آلمان، عدم چاپ و توزیع پنج دفتر تصحیح ایشان در ایران، انتشار بیشتر مقالات ایشان در نشریات خارج از کشور^۵ (ایران‌شناسی، ایران‌نامه، رودکی، کارنامه، فصل کتاب، پر، بیک مهر و...) و... از علل این نقصان علمی به شمار می‌رود. از این روی اقدام گردآورنده برای گردآوری و تنظیم تعدادی از این یادداشت‌ها و مقالات بسیار مغتنم و مفید است و پس از مجموعه گل رنج‌های کهن (شامل ۱۲ مقاله، نشر مرکز، ۱۳۷۲) اینک سخن‌های دیرینه چشم و دل محققان و علاقه‌مندان شاهنامه را روشن کرده است.

این اثر دربرگیرنده بیست و هشت گفتار و دو ترجمه و با توضیحات و یادداشت‌های مترجم، از دکتر خالقی مطلق است و از میان هر دو دسته از مقالات چاپ داخل و خارج ایشان برگزیده شده است. (۱۲) مقاله چاپ شده در ایران و بقیه خارج از کشور) اما شاید بهتر بود حال که این فرصت ارزشمند به دست آمده است، به جای بازچاپ برخی مقالات دکتر خالقی که در مجلات و مجموعه‌های ایرانی منتشر شده و دست‌یابی بدانها برای جویندگان آسان‌تر است، تعداد دیگری از پژوهش‌های مهم ایشان که در نشریات خارجی درج شده و سخت دشواریاب و حتی دور از دسترس شاهنامه‌پژوهان مقیم ایران است، تجدید چاپ می‌شد.

بر همین پایه جای مقالات و یادداشت‌هایی مانند: پیرامون وزن شاهنامه، جهان‌شناسی شاهنامه، در پیرامون منابع فردوسی، کنایه نظامی به مذهب فردوسی و... در سخن‌های دیرینه خالی به نظر می‌رسد. در یادداشت مختصر حاضر، نگارنده ضمن معرفی و اشاره به بعضی نکات شایان ذکر مقالات این مجموعه گاه پیشنهادهایی نیز ارائه کرده است که در صورتی که مقبول نظر دکتر خالقی مطلق و دیگر شاهنامه‌پژوهان صاحب‌نظر واقع شود، تنها در حکم پیرو و ذیلی بر بخش «یادداشت‌هایی بر مطالب کتاب» در این اثر خواهد بود^۶ که در آن پژوهشگر گرامی توضیحاتی بر برخی از مقالات افزوده‌اند، ولی «وقت و بخت»^۷ برای تکمیل و تفصیل آنها یاری نکرده است. نخستین مقاله با نام «قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی در نوشته‌های گریگور ماگیستروس، ۱۳۵۳» ترجمه‌ای است از مقاله آلمانی گروگر خالاتیانس (wzkm, 10/1896) که در آن چند نمونه از اسطوره‌های ایرانی مذکور در نامه‌های

ماگیستروس، نویسنده ارمنی قرن یازدهم میلادی، آمده است. حواشی مفصل مترجم که چند برابر متن است، توضیحات و یادداشت‌های مفیدی دربارهٔ پنج قطعهٔ کوتاه نویسنده ارمنی دارد.

برای نمونه ایشان بر بنیاد روایتی که دربارهٔ عفریت و رستم و نقش یاریگر اسپ پهلوان است و از نظر موضوع با خان سوم رستم در *شاهنامه* همسان اما دارای تفاوت‌هایی است حدس زده‌اند که هفت خان رستم، ترکیبی از داستان‌های مستقل دربارهٔ پهلوانی‌های اوست^۸ که سپستر الگوی ساخت هفت خان اسفندیار قرار گرفته است.

در همین مقاله در یادداشتی که دربارهٔ «پرستش درخت در ایران و نمونه‌های آن» آمده است، می‌خوانیم: «مثلاً ستایش درخت در بیت زیر ریشهٔ پرستشی آن را نشان می‌دهد. سودابه به کیکاوس دربارهٔ رفتن سیاوش به حرم و پذیرایی خواهران از او:

نمازش برند و نثار آورند
درخت پرستش به بار آورند

(ص ۳۵)

اما ظاهراً ترکیب «درخت و پرستش» در این بیت^۹ تشبیه بلیغی است که درون کنایهٔ «درخت پرستش به بار آوردن» به کار رفته است و ارتباطی با آیین درخت‌پرستی ندارد. اگر در *شاهنامه* در پی یافتن نمونه‌ای در این باره باشیم، جز از درخت رسته از خون سیاوش - که مترجم محترم نیز اشاره کرده‌اند - ترکیب «مردم گزپرست»^{۱۰} در داستان رستم و اسفندیار قابل ذکر است:

آبر چشم او راست کن هر دو دست
چنان چون بود مردم گزپرست

(خالقی، ۱۳۱۲/۴۰۴/۵)

«یکی دخمه کردش ز سم ستور، ۱۳۵۷» گزارش مصراع یاد شده در این بیت بحث‌انگیز داستان رستم و سهراب است:

یکی دخمه کردش ز سم ستور
جهانی به زاری همی گشت کور

(خالقی، ۱۰۰۹/۱۹۸/۲)

محقق محترم معتقدند که منظور از «سم ستور» در اینجا همان معنای معروف یعنی ناخن چهارپایان است و رستم به دلیل تقدس سم اسپ - که در میان ایرانیان و بسیاری از اقوام هند و اروپایی رواج داشته - دخمهٔ فرزند را از سم ستور می‌سازد و به گفتهٔ فردوسی، و یا احتمالاً در اصل روایت، سم اسپ را برای تبرک در گور می‌نهد و طبق آیین دفن آلات و اشیایی همراه مرده در بین بعضی اقوام کهن، دکتر خالقی مطلق در *یادداشت‌های شاهنامه* (همان، ص ۵۵۹) نیز بر همین نظرند که در این مقاله آمده است، یعنی «سم» را «ناخن چهارپا» می‌دانند، اما برای آگاهی خوانندگانی که شاید مقالهٔ «یکی داستان است پر آب چشم» ایشان را ندیده‌اند یادآوری می‌شود که در آنجا،^{۱۱} پژوهشگر گرامی به استناد روایت آسی داستان رستم و سهراب (به نام رستم زوراپ خان) که رستم به پادافره زخمی کردن پسرش، یک سال در خانه‌ای زیرزمینی بر سر پیکر فرزند می‌نشیند، معنای «دخمه، خانه کنده در زیرزمین» را نیز

برای سم محتمل دانسته‌اند. این احتمال در حواشی مربوط به مقاله در پایان مجموعه سخن‌های دیرینه (ص ۴۸۵) و یادداشت‌های شاهنامه (همان صفحه) ذکر نشده است.

قابل توجه است که یکی از زبان‌شناسان اسطوره‌پژوه^{۱۲} با توجه به تحول آوایی و نیز معنای اصلی واژه «سم» معنای «اغل و خانه زیرزمینی» را در بیت مورد بحث دقیق‌تر دانسته‌اند:

فارسی میانه (Sumb) فارسی جدید Sonb/Som افزودن این نکته تطبیقی در حاشیه مقاله نیز می‌تواند مفید باشد که در یکی از داستان‌های اساطیری یونان، معبد آپولو از شاخ اسپ و گاو ساخته شده است.^{۱۳}

در مقاله «درباره عنوان داستان دوازده رخ، ۱۳۵۸» پس از بحث درباره عنوان‌های گوناگون این داستان مشهور در نسخ شاهنامه نتیجه گرفته شده که هر سه نام: داستان یازده رخ، دوازده رخ و داستان گودرز با پیران، اصلی و معتبر است. در همین جا درباره نام «یازده رخ» می‌خوانیم: «... عنوان دوم یعنی «داستان یازده رخ» نیز معتبر است چون در ترجمه بنداری چنین آمده... درباره عنوان «یازده رخ» باید این نکته را اضافه کرد که این عنوان را اصلاً در صورتی می‌توان اصلی دانست که ضبط بنداری به وسیله یکی از نسخ معتبر و قدیمی شاهنامه و یا به وسیله مأخذ قدیمی دیگری خارج از شاهنامه تأیید گردد». (ص ۵۴ و ۵۸)

بر بنیاد نسخه بدل‌های مذکور در دفتر چهارم تصحیح دکتر خالقی (ص ۳/ حاشیه ۱) که در یادداشت‌های پایانی مجموعه نیز بدان ارجاع داده شده است، تعبیر «یازده رخ» برای این داستان در دست‌نویس‌های فلورانس (۶۱۴ هـ.)، لیدن (۸۴۰) و تویقاپوسرای (۹۰۳) آمده است و خود ایشان هم عنوان «داستان رزم یازده رخ» را برگزیده‌اند. بیرون از شاهنامه و نسخه‌های آن نیز، این نام در بیتهای خاقانی دیده می‌شود:

در رزم یازده رخ و با دهر ده دله تا نه سپهر و هشت جنان هفت خان اوست^{۱۴}
در باب عنوان «دوازده رخ» هم جز از شاهد مجمل‌التواریخ و القصص که اشاره کرده‌اند (ص ۵۵) در هفت پیکر نظامی نیز شواهدی برای این نام موجود است.

گرکیان را به طالع فرخ هفت خان بود با دوازده رخ
آسمان با بروج او بدرست هفت خان و دوازده رخ تست^{۱۵}
دو مقاله «یکی مهتری بود گردن فراز، ۱۳۵۶» و «جوان بود و از گوهر پهلوان، ۱۳۶۴» تحقیقی است دقیق و مستدل برای تعیین هویت تاریخی ممدوح بی‌نام فردوسی در این ابیات دیباجه:

بدین نامه چون دست بردم فراز یکی مهتری بود گردن فراز
جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان...

(خالقی، ۱۴۶/۱۴/۱ و ۱۴۷)

در این دو گفتار به طور مستند اثبات می‌شود که حامی پهلوان‌نژاد فردوسی، امیرک منصور، یکی از دو پسر محمدبن عبدالرزاق توسی، بانی تدوین شاهنامه منشور است.^{۱۶}

جالب است که در زمان چاپ مقاله نخست (۱۳۵۶) روان‌شاد استاد محیط طباطبایی نیز به همان نتیجه رسیده بودند.^{۱۷} «تطهیر معنوی با آب در شاهنامه، ۱۳۶۹»، با ذکر شش نمونه نشان می‌دهد که در شاهنامه آب برای پاک کردن آرایش‌های معنوی هم به کار می‌رود و تنها ویژه تطهیر آلودگی‌های مادی و جسمی نیست، در پایان این یادداشت پس از اشاره به خاصیت گناه‌شویی آب حیوان، آمده است: «افسانه چشمه حیوان در اصل از افسانه‌های ایرانی است که همراه با برخی روایات دیگر ایرانی به رمان اسکندر راه یافته است». (ص ۹۵)

موضوع «آب زندگانی، بن‌مایه‌ای تقریباً جهانی است و پیشینه آن به چند هزار سال قبل از میلاد می‌رسد چنانکه در میان مصریان باستان و اساطیر یونان، روایات و پندارهایی در این باره دیده می‌شود،^{۱۸} در کتاب مکاشفه یوحنا از عهد جدید نیز آمده است: «نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود».^{۱۹} این مضمون در برخی از کهن‌ترین و معتبرترین روایات/اسکندرنامه نیست^{۲۰} و ظاهراً نخستین بار در داستان اسکندر که فیثقیان پرداخته‌اند، افزوده شده^{۲۱} و سپس در روایت یونانی این داستان و/اسکندرنامه منظوم سریانی که توسط یعقوب سیروغی در نیمه اول سده ششم میلادی سروده شده، آمده است^{۲۲} لذا با این سابقه و گستره شاید نتوان آن را یقیناً از بن-مایه‌های ایرانی راه یافته در داستان اسکندر دانست و در این زمینه باید با احتیاط و احتمال سخن گفت.^{۲۳} در گفتار «اهمیت شاهنامه فردوسی، ۱۳۶۹» که در اصل متن خطابه پژوهشگر گرامی در لندن بوده است، وجوه اهمیت شاهنامه در زمینه اسطوره‌شناسی (میتولوژی)، تاریخ، فرهنگ باستان، ادبیات پهلوی، فرهنگ ایران اسلامی، زبان فارسی، ادبیات فارسی، هنر شاعری و ملیت ایرانی، بررسی و تبیین شده است. دکتر خالقی مطلق بخش ساسانیان شاهنامه را دارای ارزش بسیار تاریخی می‌داند که کمیت آن بیشتر از مطالب منابع این سلسله به زبان‌های یونانی، لاتینی، ارمنی، سریانی، پهلوی، عربی و فارسی است. در بخش دیگری از این خطابه ایشان به مغفول ماندن استفاده‌های سینمایی از شاهنامه در ایران اشاره کرده‌اند که نکته سخت قابل توجهی است و ضروری است که سینماگران ایران رویکردی جدی به این موضوع داشته باشند. در خارج از کشور نیز با بهره‌گیری از توانایی‌های هنری و فنی بیشتر و زیر نظر متخصصانی چون خود دکتر خالقی یا دیگران، می‌توان کارهای ماندگاری در این باره انجام داد.

«نگاهی کوتاه به فن داستان‌سرایی فردوسی، ۱۳۶۹» با توضیح شیوه‌های ویژه فردوسی در سه حوزه: گفت و شنودهای داستانی، ایجاد صحنه‌های هیجان‌انگیز و مقدمه‌های برخی داستان‌ها، دلایل تمایز فردوسی از داستان‌سراییان دیگر را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که سبک داستان‌گویی وی: «دنباله سنت ادبی ایران قدیم است که از جهات چندی به ادبیات مغرب‌زمین نزدیک‌تر بوده است». (ص ۱۱۱)

درباره ساختن مقدمه‌های کوتاه (به اصطلاح براعت استهلال) در آغاز شماری از داستان‌ها به عنوان یکی از فنون خاص داستان‌سرایی فردوسی، شاید اشاره به این نکته - که خود دکتر خالقی مطلق در جایی دیگر مطرح کرده‌اند -^{۲۴} لازم باشد که احتمالاً بعضی از پیش‌درآمدهای داستانی شاهنامه در مأخذ/

مآخذ فردوسی بوده است، چنانکه در یک نمونه یعنی «داستان جنگ بزرگ کیخسرو» به صراحت از وجود خطبه در منبع منشور یاد شده است:

کنون خطبه‌ای یافتیم پیش از آن که مغز سخن یافتیم بیش از آن

(خالقی، ۱۳۷۴/۴)

در یادداشت «یادی از دانشمندی رنج‌دیده و ناکام: فریتس ولف، ۱۳۶۹» دکتر خالقی به معرفی فرهنگ *ولف* و رنج و کوشش این دانشمند آلمانی در پژوهش‌های ایران‌شناختی به ویژه تدوین واژه‌نامه بسامدی *شاهنامه* پرداخته و نوشته‌اند: «اگر کسی از من بخواهد که از مهم‌ترین کاری که تاکنون درباره *شاهنامه* انجام گرفته است، نام ببرم بی‌درنگ از فرهنگ *شاهنامه* تألیف فریتس ولف نام خواهم برد.» (ص ۱۲۷) در مقاله «عناصر درام در برخی از داستان‌های شاهنامه، ۱۳۷۰» که متن سخنرانی محقق محترم در میزگرد *شاهنامه* در پاریس است، عناصر درام در چهار مبحث: پیش درآمد، ساخت درام، درگیری در درام و زبان درام، در داستان‌های سیاوش، فرود و رستم و اسفندیار بررسی شده است، همین مقاله تحلیل بسیار دقیق و زیبایی از مقدمه و متن داستان رستم و اسفندیار نیز ارائه شده است. «افسانه بانوی حصار و پیشینه قالب ادبی آن، ۱۳۷۰» سخنرانی دکتر خالقی در کنگره نظامی در لندن است و با اشاره به داستان زیباروی دژنشین در هفت پیکر نظامی و چیستان‌هایی که برای گزینش شوهر طرح می‌کند، این موضوع را بررسی می‌کند که قالب ادبی داستان نظامی یعنی چیستان در اوستا و ادبیات پهلوی سابقه داشته و از آنجا به ادب پارسی از جمله *شاهنامه* راه یافته است. در مقاله «آغاز و انجام داستان‌های شاهنامه، ۱۳۷۰» محقق گرامی مقدمه‌های کوتاه داستانی و بیت‌های اندرزآمیز پایان داستان‌ها را نشان استقلال آن روایات در *شاهنامه* می‌داند که متأسفانه در برخی چاپ‌ها و تصحیحات *شاهنامه* بدون توجه به این نکته، دو یا چند داستان جداگانه به یکدیگر پیوسته و استقلال و آغاز و انجام آنجا به هم خورده است. در پایان این یادداشت به موضوع بسیار مهم «لزوم بررسی انتقادی تصحیحات صورت گرفته و پرهیز از دوباره‌کاری‌های بیهوده» اشاره شده است، به سخنی دیگر: با اتمام کار دکتر خالقی مطلق، تصحیح *شاهنامه* نیز پایان می‌یابد و پس از آن به جای تصحیح مکرر *شاهنامه* که به چند دلیل سودای خام است، صرفاً باید به نقد دقیق ضابط‌های این متن و تصحیح آقای جیحونی پرداخت تا مجموع این بررسی‌ها در تهیه نسخه «تقریباً و فعلاً» نهایی *شاهنامه* استفاده شود. پژوهشگر محترم در مقاله مفصل «ایران در گذشت روزگاران، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۳» و یادداشت‌ها و پیوست‌های آن، مفهوم آریا و ایران و اندیشه‌های ایران‌گرایی را در تاریخ و فرهنگ این سرزمین، از *اوستا* و کتیبه‌های هخامنشی و متون پهلوی تا *شاهنامه* و نمونه‌های دیگری از ادب پارسی گزارش کرده‌اند و بر این باورند که نمی‌توان در افراطی بودن ایران‌گرایی در ایران باستان که آن را به برتری نژادی و اصطلاحاً «ناسیونالیسم» تبدیل کرده بود تردید کرد. به نظر ایشان مهم‌ترین نمود ایران‌پرستی افراطی «دعوی ایرانی در رهبری جهان است بر اساس نبرد نیکی با بدی» در بخشی از این مقاله می‌خوانیم: «در این کتاب [منظور: *شاهنامه*] ترکان مردمانی زیباروی هستند ولی چندان خوشنام نیستند و از هنر و مردمی بی‌بهره‌اند و حتی نجبای

آنان بدنزادان پدر ناشناس‌اند» (ص ۱۹۰) این داوری دربارهٔ نژادگان تورانی که بدنزادان پدرناشناس هستند،^{۲۵} تعبیر خشمگنانهٔ کاووس است هنگامی که رستم و سیاوش را به سبب پذیرش گروگان و صلح با افراسیاب نکوهش می‌کند و بر سر آن است که این گروگان‌ها را که جملگی از نزدیکان افراسیاب هستند، بکشد. بر همین بنیاد شاید نتوان آن را (یعنی: واکنش گفتاری یک شخصیت در مقطعی از داستان بنابر مقتضای زمانی یا مکانی چنانکه مثلاً خوار داشت زنان از زبان اسفندیار) نگرش کلی *شاهنامه* دربارهٔ تورانیان دانست. در *شاهنامه* تورانیان دشمن سرزمین اهورایی ایران هستند ولی از نظر تبار با ایرانیان خویشاوندند و نژاد افراسیاب و کاووس و خسرو به فریدون می‌رسد،^{۲۶} از این روی *شاهنامه*، بزرگان توران را فرومایه و بدنزاد و بی‌هنر نمی‌داند چنانکه برای نمونه دربارهٔ پیلیسم، برادر پیران، می‌گوید:

که گر پیلیسم از بد روزگار گذر یابد، از پند آموزگار
نبرده چنو در جهان سربسر به ایران و توران نبندد کمر

(خالقی، ۲۶۴/۳۹۷/۲ و ۲۶۵)

پس نهایتاً آنها (تورانیان) در سه فضیلت دیگر انسانی در *شاهنامه* (خرد، گوهر و هنر^{۲۷})، فروتر از ایرانیان‌اند نه در شاخصهٔ چهارم یعنی نژاد. موضوع مقالهٔ «ایران‌گرایی در شاهنامه، ۱۳۷۱» طرح و توضیح چهار عنوان: نگه‌داشت فرهنگ ایران، آرمان معنوی *شاهنامه*، پاسداری زبان فارسی و پیام ملی *شاهنامه* به عنوان عناصر اصلی ایران‌گرایی در *شاهنامه* است. R. Roth، اوستاشناس آلمانی، در سال (۱۸۵۰ م) حدس زده بود که «مرداس» نام پدر ضحاک، به معنی «مردم خوار» است که سپس دکتر محمود امیدسالار در مقاله‌ای جداگانه این موضوع را با تفصیل بیشتر تقریباً ثابت کرد.^{۲۸} در یادداشت «مرداس و ضحاک، ۱۳۷۳»، محقق محترم پس از اشاره به این نکات، احتمال می‌دهند که سرانجام ضحاک نیز گونهٔ دیگری از پایان کار مرداس است و در پاسخ این پرسش که: چرا در *شاهنامه* فریدون ضحاک را نمی‌کشد و در بن غاری به بند می‌کشد؟ می‌نویسد: «نگارنده پیش از این حدس زده بود که احتمالاً ضحاک در روایات کهن‌تر در شمار رویین‌تان بوده و چون دفع این دیو زیرزمین جز با برگرداندن او به جایگاه اصلی‌اش ممکن نبود از این رو فریدون راز دفع او را از سرش می‌آموزد... نگارنده در همانجا هنگام مقایسه اسطورهٔ ضحاک با یک اسطورهٔ یونانی نوشت که در اساطیر یونانی کاینوس رویین‌تن را دشمنان او در زیر درخت و سنگ زنده به گور می‌کنند. به گمان نگارنده در *شاهنامه* افکندن مرداس در چاه نیز در اصل صورت دیگری از همان اسطورهٔ به بند کشیدن ضحاک در غار است. یعنی این اژدهای زخم‌ناپذیر را (در هفت‌خان رستم نیز منزل اژدها در زیرزمین است) به چاه یعنی به جایگاه اصلی او در زیرزمین می‌اندازند و چاه را پر می‌کنند... آیا نیرنگ چاه در مرگ رستم نیز در اصل با رویین‌تنی او ارتباط داشته است؟» (صص ۲۵۱ و ۲۵۲) پرسش نگارنده این است که آیا به صرف یک یا حتی چند نمونه - اگر پیدا شود - که پهلوان رویین‌تنی را زیر سنگ و درخت دفن می‌کنند و می‌کشند، می‌توان صورتهای متفاوتی چون: زندانی شدن در غار و یا افتادن در چاه راه، بدون اینکه کوچک‌ترین قرینه یا سندی وجود داشته باشد، با موضوع رویین‌تنی مرتبط دانست؟ (حتی به صورت احتمال و گمان) در این

صورت باید پیروز را هم که بسان رستم در خندق پوشیده خوشنواز می افتد و جان می سپرد،^{۳۹} در اصل محتملاً روین تن خواند. اگر در بررسی های تطبیقی، از ویژگی ها و کردار و سرانجام اشخاص و عناصر همانند، به یک نتیجه گیری واحد درباره همه نمونه ها برسیم می توان در روایات مشابه پایان کار ضحاک هم که در اساطیر و فولکلور ملل هند و اروپایی دیده می شود، خصوصیات شخصیت ها و موجودات هم فرجام با اژی دهاک را - که همانندی و نزدیکی آنها با ضحاک بسیار بیشتر از پهلوان یونانی است - به یکدیگر نسبت داد،^{۴۰} حال آنکه ظاهراً روش مطالعه تطبیقی علمی چنین نیست. به پیشنهاد نگارنده، درباره کشته نشدن ضحاک در شاهنامه از دو منظر می توان نگریست، نخست همان توضیحی که در متن پهلوی (دینکرد) آمده و به هر حال مستند بر منبعی است که «دانش نامه مزدیسنی»^{۴۱} خوانده می شود: «... او را مشکاف که ضحاک است زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلباسه و کشف و وزغ».^{۴۲} دو دیگر: مجازاتی که بر اساس ادبیات پهلوی، ضحاک باید تا پایان جهان تحمل کند و پس از انجام خویشکاری رستاخیزی خود (البته در نقش و جبهه اهریمنی) کشته شود،^{۴۳} بن مایه مجازات جاویدان نیروهای اهریمنی با زندانی کردن او در غار، صخره، زیر کوه، زیر جزیره ها و... در معادل های مشابه داستان ضحاک نیز وجود دارد. دکتر امیدسالار معتقدند که روایت دینکرد، علت و توجیه عقلی (rationalization) این موضوع است و به نظر ایشان چون ضحاک، نماد غریزه ناخودآگاه بشری است و این نیرو تنها قابل جلوگیری است و نمی توان آن را از بین برد، لذا ضحاک نیز به بند کشیده می شود (جلوگیری از زیان کاری) و نمی میرد.^{۴۴} این نکته را نیز باید افزود که در میان منابعی که نگارنده بررسی کرده است، فقط در *نوروزنامه* خیام (یا منسوب بدو) از «کشته شدن ضحاک» سخن رفته است.^{۴۵} در دو یادداشت «کیکائوس و دیاکو، ۱۳۷۳» و «کیکائوس و کیاگسار، ۱۳۷۳» با مقایسه هفت خانه کاووس (به روایت متون پهلوی، *شاهنامه* و *تاریخ طبری*) و هفت باروی آبگاتانه که دیاکو، پادشاه ماد، ساخته بود (به نقل هرودت) و نیز سه نمونه از همانندی های کاووس با کیاگسار، دیگر شهریار ماد، مثال هایی از تشابهات اشخاص حماسی و تاریخی را نشان داده و به درستی اشاره کرده اند که: «این مقایسات به تنهایی چیزی را ثابت نمی کنند، ولی شاید بتوان از مجموعه آنها در یک قالب بزرگ تری به نتایجی رسید». (ص ۲۵۶)

در مقاله «کیخسرو و کوروش، ۱۳۷۴» دکتر خالقی همانندی های این دو شخصیت اساطیری - حماسی و تاریخی را بر بنیاد *شاهنامه* و روایت های گوناگون زندگی و مرگ کوروش، در هفت بند به دقت بررسی کرده اند، گفتار «هوشنگ و دیاکو، ۱۳۷۵» نیز به همان ترتیب سه وجه مشابه مهم میان هوشنگ (بر اساس *اوستا* و منابع پهلوی و پارسی و عربی) و دیاکو (به گزارش هرودت) را مطرح می کند، محقق گرامی در این مقاله احتمال داده اند که چون بر اساس اساطیر ایرانی، ایرانیان از نژاد هوشنگ هستند و از سوی دیگر ممکن است او به خاطر کارهایی که در زمینه کشاورزی انجام داده، لقب «دهقان» نیز داشته است، بعدها «دهقان» مجازاً به معنی «ایرانی و ایرانیان» به کار رفته است. در اینجا باید اضافه کرد که به نوشته *مروج الذهب مسعودی*، «وهکرت»، برادر هوشنگ، آیین دهقانی را بنیان نهاد و دهقانان

فرزندان او به شمار می‌روند.^{۳۶} این گونه از مقالات مقایسه‌ای دکتر خالقی مطلق به دلیل اشراف ایشان بر هر دو حوزه حماسه و تاریخ^{۳۷} و منابع مرتبط، معمولاً جامع و دربردارنده نکات و نتایج شایان توجهی است. موضوع یادداشت «برخی از باورداشت‌های همسان میان مآخذ هخامنشی و روایات شاهنامه، ۱۳۷۵» طرح نمونه‌های همانند: ارتباط پدرکشی و آلوده بستری مادر فرزند، فال بد، گذشتن پادشاه از رود پرآب و ژرف در شاهنامه و گزارش‌های مورخان یونان (هرودت، کتزیاس و گزنفون) از شاهان هخامنشی است. چندین سال تجربه نظری و عملی تصحیح شاهنامه و بهره‌گیری از روش علمی - انتقادی، یکی از ثمرات خود را در مقاله‌ی عالمانه «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه، ۱۳۷۴» نمایان کرده است، در این مقاله پژوهشگر گرامی، منابع فرعی تصحیح شاهنامه را به هفت دسته تقسیم کرده و چگونگی استفاده از آنها را با نمونه‌هایی توضیح داده‌اند، این هفت گروه عبارت است از: داستان‌هایی از شاهنامه (یا بخشی از آنها)، در آثار حماسی دیگر، اختیارات شاهنامه، واژه‌نامه‌ها، بیت‌های شاهنامه در آثار دیگر (غیرحماسی)، ترجمه‌های شاهنامه، آثاری که مآخذ آنها شاهنامه است یا با شاهنامه هم‌مآخذند و زبان پهلوی. برای نمونه در موضوع نخست نشان داده‌اند که از ۲۳۷ بیتهای که در نسخه ناقص شهریارنامه عثمان مختاری (یا منسوب به او) از فردوسی نقل شده است و شادروان استاد همایی ۵۱ بیت آن را به علت نیافتن در دست‌نویس‌ها به عنوان بیت‌های گم شده شاهنامه معرفی کرده‌اند، ۴۹ بیتش در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه وجود دارد و از نگاه استاد همایی به دور مانده است. درباره گروه دوم آمده است: «یک اختیارات در دست است از شاعری به نام علی بن احمد شامل ۲۴۴۷ بیت از شاهنامه... و گردآورنده ۱۴۴ بیت نیز از خود در مقدمه و مؤخره بر کتاب افزوده است». (ص ۲۹۲) که گویا در شمارش تعداد بیت‌ها سهوی روی داده^{۳۸} و نسخه کتابخانه گوتا (آلمان) مجموعاً (۲۶۱۷) بیت دارد که ۲۰۰ بیت آن در آغاز و انجام از خود گردآورنده (علی بن احمد) است.^{۳۹} واجب است همه کسانی که به کار نقد متن شاهنامه یا تصحیح یکی از منظومه‌های حماسه‌گونه پیرو شاهنامه می‌پردازند، مقاله یاد شده را با دقت مطالعه کنند. «اشتقاق‌سازی عامیانه در شاهنامه، ۱۳۷۸» پس از ذکر نمونه‌هایی از ریشه‌سازیهایی غیرعلمی در متون و فرهنگ‌های کهن، تسمیه و توضیح عامیانه فردوسی درباره: کندرو، منوچهر، رستم، اکوان، داراب، هفتواد، پسر و چوبین را به همراه ریشه‌شناسی علمی و اصلی آنها بررسی می‌کند.

در یادداشت «نظری درباره هویت مادر سیاوش، ۱۳۷۸» محقق محترم بر آن است که مادر سیاوش در صورت کهن‌تر داستان، سوداوه بوده که سپس‌تر به سبب قبح مهرورزی مادر بر فرزند، تغییر یافته و مادر تورانی دیگری برای سیاوش افزوده شده است که چون به خوبی در ساخت اصلی روایت جای نگرفته، بی‌نام و ناشناس مانده است. دکتر خالقی در مقاله مفصل «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹» ۱۰۱۵ بیت دقیقی را در شاهنامه از نظر: شیوه سخن‌سرایی و سخن‌پردازی، واژگان، ترکیبات و اصطلاحات، نکته‌های دستوری و وزن و قافیه با سروده‌های فردوسی مقایسه کرده و درجه مطابقت و ناهمخوانی آنها را نشان داده‌اند، همچنین بر پایه ویژگی‌های واژگانی شعر قرن چهارم و چند قرینه دیگر از متن داستان بیژن و منیژه به این نتیجه رسیده‌اند که فردوسی این

داستان را احتمالاً بین سال‌های ۳۵۰ تا ۳۶۰ (ه. ق) و پیش از آغاز کار دقیقی نظم کرده است. این مقاله جامع‌ترین و دقیق‌ترین پژوهشی است که تا امروز درباره جنبه‌های گوناگون هزار و چند بیت دقیقی و سنجش آن با سخن فردوسی منتشر شده است، در بخشی از این مقاله در نقد نظر نولدکه آمده است: «این نیز که شاعری هزار بیت بیگانه را در اثر خود پذیرفته باشد تا سلطان وقت بتواند تفاوت دو سخن را بشناسد و قدر شاعر روزگار خود را بهتر بداند چندان محتمل و معقول نمی‌نماید». (ص ۳۴۴) اما این سخنان فردوسی را نیز نباید از دیده دور داشت که:

من این زان بگفتم که تا شهریار بداند سخن گفتن نابکار
دو گوهر بُد این با دو گوهرفروش کنون شاه دارد به گفتار گوش

(خالقی، ۱۰۳۱/۱۷۵/۵ و ۱۰۳۲)

در ادامه نیز نوشته‌اند: «... جای افسوس است که روایت آرش کمان‌گیر نیز در مأخذ فردوسی نبود.» (ص ۳۴۸) ولی ظاهراً بر بنیاد اشاره آشکار مقدمه *شاهنامه* ابومنصوری که می‌گوید: «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست برد آرش و...»^{۴۰} این داستان در مأخذ اصلی فردوسی، *شاهنامه* ابومنصوری، بوده و او خود از نظم آن سرباز زده است. در بخش لغات و ترکیبات این مقاله می‌خوانیم: «کران... به زیر یکم یعنی «رباب، چنگ» و اگر به کاف فارسی بخوانیم به معنی «آواز بم»:

به زیر آوریدند رامشگران بد آوازا بر کشیده کران»

(ص ۳۶۱)

مرحوم علامه دهخدا در *لغت‌نامه*، این واژه را با تلفظ (کران: Kern) و به معنی «چنگ، رباب» به نقل از *غیاث‌اللغات*، *منتهی الارب*، *ناظم الاطبا و الاسامی فی الاسامی* آورده و شاهدهی از نظم و نثر پارسی برای آن ارائه نکرده‌اند، از این روی به نظر می‌رسد که کاربرد چنین واژه عربی نسبتاً ناآشنا و بسیار کم‌استعمال، در شعر دقیقی و زبان پارسی قرن چهارم شاید درست نباشد و آن را باید به صورت دیگری خواند.^{۴۱}

باز در همان بخش آمده است: «پُر آگنده... به معنی مملو... فردوسی نیز آن را یک بار به کار برده است... ولی محتمل است که در *شاهنامه* بیش از این به کار رفته و آن را پراگنده خوانده باشند.» (ص ۳۶۸) در تأیید این احتمال پژوهشگر محترم به دو شاهد دیگر نیز اشاره می‌شود:

پس پشت ایشان سواران جنگ پُر آگنده ترکش ز تیر خدنگ

(خالقی، ۱۵۸/۱۸۰/۴)

به ره بدره‌ای در ، ده و دو هزار پُر آگنده دینار بُد شاهوار

(مسکو، ۲۶۷/۹/۲۸۱)

درباره کاربرد واژه «گزینان» در شعر دقیقی (ص ۳۷۱) این نکته مهم را نیز باید افزود که صورت مفرد آن «گزین» به عنوان صفت بلخ و معادل «الحسنا» در ترکیب «بلخ الحسنا» به تعبیر قدما، استعمال شده است: ^{۴۲}

به بلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار...

(خالقی، ۱۵/۷۷/۵)

در میان واژه‌های عربی ابیات دقیقی «بت» و «خاقان» نیز ذکر شده است (ص ۳۷۳) در صورتی که «بت» به نظر بیشتر محققان از (buiti) اوستایی گرفته شده و «خاقان» هم از لغات ترکی است که معرّش نیز همان است. ^{۴۳}

یادداشت کوتاه «درباره لقب بهرام، سردار مشهور ساسانی، ۱۳۷۹» این نظر احتمالی را پیش می‌کشد که لقب بهرام یعنی چوبین یا شوین، تحریفی از لقب «شواتیر» آرش کمان‌گیر است. «دیو سپید مازندران، ۱۳۷۹» ترجمه مقاله‌ای است از تئودور نولدکه که در سال (۱۹۱۵ م) چاپ شده و شاهنامه‌شناس آلمانی در آن معتقد است که موضوع اصلی داستان مازندران، نبرد ایرانیان زردشتی با ساکنان غیرزردشتی مازندران است و چون دیو سپید، یکی از خدایان بزرگ و یا شاید بزرگ‌ترین ایزد آنها بوده است، رنگ سپید دارد. در این مقاله نیز دکتر خالقی به شیوه ترجمه‌های خویش، یادداشت‌های سودمندی افزوده‌اند، از آن جمله، ایشان همچون اشیگل و برخلاف نظر نولدکه، نبرد مازندران را داستانی اصلی و کهن می‌دانند که روایت هاماوران از آن تقلید شده است، یا - باز برخلاف تصور نولدکه - می‌پذیرند که به احتمال بسیار، فردوسی مازندران را با مناطق شمال ایران (مازندران امروز) یکی نمی‌دانسته است.

در یادداشت «تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، ۱۳۷۹» به استناد کهن‌ترین و معتبرترین دست‌نویس‌های شاهنامه (۱۰ نسخه از ۱۵ نسخه اساسی تصحیح دکتر خالقی) ثابت شده است که تاریخ ۲۵ اسفندماه ^{۴۴} مربوط به سال ۴۰۰ و پایان تدوین دوم شاهنامه است. «تکرار در شاهنامه، ۱۳۸۰» نخستین تحقیق مستقل - و در عین حال جامع و دقیق - درباره موضوع تکرار در شاهنامه است، در این جستار پس از اشاره به انواع تکرار و نمونه‌های آن در شعر پارسی، ۶ علت تکرار در شاهنامه با نمونه‌ها و شواهد گوناگون ذکر و بررسی شده است، سپس با نگاهی مقایسه‌آمیز به دو منظومه بهمن‌نامه و کوش‌نامه، محقق گرامی به بحث مأخذ شاهنامه و اینکه کار فردوسی بر پایه منبع / منابع مکتوب بوده است، پرداخته و نظریه شفاهی بودن مأخذ شاهنامه را مردود شمرده‌اند. در جایی از این بررسی نوشته‌اند: «ثعالبی در آغاز داستان هفت خان اسفندیار... می‌نویسد: این داستان تا پایانش بازمانده از داستان رستم است... ولی چرا داستان هفت خان اسفندیار که رستم در آن هیچ نقشی ندارد و حتی یک بار هم از او نام نرفته است، باز مانده از داستان رستم است؟ آیا از این جمله نباید چنین دریافت که ثعالبی می‌خواهد بگوید که هفت خان اسفندیار مانند همان هفت خان رستم است؟» (ص ۴۷۰) استنباط احتمالی دیگر این است که ثعالبی به دلیل مقدم بودن هفت خان رستم بر هفت خان اسفندیار در ترتیب تاریخی و داستانی

منبع خویش، آن را تقلیدی مأخوذ از داستان رستم دانسته است^{۴۵} و این در واقع همان نظری است که بعضی از ایران‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان نیز بدان معتقد بودند یا هستند. در همان مقاله درباره «منابع فردوسی» می‌خوانیم: «این احتمال را نیز باید در نظر گرفت که فردوسی نیز بخش کوچکی از روایات خود را از مأخذ دیگری غیر از شاهنامه ابومنصوری گرفته باشد. چنین مأخذی به گمان نگارنده تنها کتاب روایات رستم نوشته آزادسرو بوده...» (ص ۴۷۳) محقق محترم خود معتقدند که داستان بیژن و منیژه، سروده دوران جوانی فردوسی و حتی پیش از آغاز کار دقیقی است و احتمالاً در سال‌های (۳۵۰ - ۳۶۰ ه. ق) سروده شده است (سخن‌های دیرینه، ص ۳۹۳ و ۴۰۰ - ۴۰۲) بر این اساس و با توجه به این دو نکته که: ۱. شاهنامه ابومنصوری از حدود سال (۳۷۰ ه. ق) منبع اصلی فردوسی واقع شده است. ۲. در کتاب آزادسرو ظاهراً فقط روایات پهلوانی رستم و فرزندان او (مانند فرامرز) بوده است، آیا نمی‌توان گفت که فردوسی جز از این دو منبع، از آثار دیگر نیز بهره‌مند شده که یکی از آنها مأخذ داستان بیژن و منیژه است؟ چون همان‌گونه که گفته شد، این روایت در نامه آزادسرو نبوده و به هنگام نظم آن، شاهنامه ابومنصوری نیز در دسترس فردوسی قرار نداشته است. در پایان این مقاله (صص ۴۷۹ - ۴۸۰) نیز نوشته‌اند: «فردوسی در عین اعتقاد کامل به ارزش هنر خود... به سستی برخی ابیات کتاب خود نیز اشاره نموده و رقم آنها را حدود یک صدم همه ابیات کتاب خود برآورده است:

اگر بازجویی درو بیت بد همانا که کم باشد از پانصد

برخلاف نوشته و نظر بیشتر پژوهشگران، این بیت مربوط به نامه سه هزار بیتی موصوف در بیت پیشین است:

نبیند کسی نامه پارسی نوشته به ابیات صد بار سی

(مسکو، ۳۳۷۱/۲۱۰/۹)

و با رویکرد بدان نه تنها اشاره‌ای به بیت‌های سست شاهنامه نیست، بلکه وصف ارزش و برتری آن نیز هست بدین معنی که فردوسی می‌گوید: هر منظومه سه هزار بیتی حداقل پانصد بیت بد دارد، حال آنکه «سخن‌های شایسته و غمگسار» من، به رغم کثرت ابیات این گونه نیست.

پانویس:

* سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، دکتر جلال خالقی مطلق، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، ۱۳۸۱

۱. دکتر خالقی مطلق (از سال ۱۹۹۲ به بعد به سبب کار زیاد و بیماری از شرکت در کنگره‌ها و

سمینارها عذر خواسته است). ر. ک: سخن‌های دیرینه، ص ۱۱،

۲. خود مصحح نیز متنی را که پس از اعمال نظریات محققان و منتقدان و یافته‌های جدید خویش، منتشر خواهد شد «تصحیح فعلاً نهایی» شاهنامه می‌داند. ر. ک: شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، تهران: ۱۳۶۸، دفتر یکم، ص سی و یک (پیشگفتار).

۳. یادداشت‌های شاهنامه، جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، نیویورک: ۱۳۸۰ (۲۰۰۱).
۴. دربارهٔ این مجموعه، ر.ک: خطیبی، ابوالفضل: «یادداشت‌های شاهنامه»، نشر دانش، سال نوزدهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۸۱، صص ۷۱ - ۷۲.
۵. مقالات دکتر خالقی مطلق در ایران، در نشریات و مجموعه‌هایی چون: نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذرآبادگان (تبریز)، سخن، سیمرخ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، فردوسی و ادبیات حماسی، دانشنامهٔ ایران و اسلام، آینده، محیط ادب، فرخنده پیام، ناموارهٔ دکتر محمود افشار، کلک، هستی، یکی قطره باران، تن پهلوان و روان خردمند، یغمای سی و دوم و یادنامهٔ دکتر احمد تفضلی چاپ شده است.
۶. چون به هر حال هر یک از این مقالات تاریخ تألیف و تحریر جداگانه‌ای دارد و چه بسا در طول این سال‌ها، محقق گرامی نظریات خویش را تغییر داده یا به نکته‌های جدیدتر و بیشتری رسیده باشند.
۷. دکتر خالقی مطلق در آغاز این بخش (ص ۴۸۵) نوشته‌اند: «نگارنده نخست بر آن بود که نکات چندی بر برخی از مطالب گفتارها بیفزاید ولی وقت و بخت یاری نکرد و از این رو تنها به چند توضیح بسنده می‌کند».
۸. در این باره همچنین ر.ک: خالقی مطلق، جلال: «حماسه سرای باستان»، گل‌رنج‌های کهن، ص ۲۰،
۹. ضبط بیت در متن دکتر خالقی مطلق چنین است:
نمازش بریم و نثار آوریم درخت پرستش به بار آوریم
- (۱۴۳/۲۱۲/۲)
۱۰. در این باره ر.ک: پورخالقی چترودی، مهدخت: درخت شاهنامه (ارزش‌های فرهنگی و نمادین درخت در شاهنامه) به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، مشهد: ۱۳۸۱، ص ۶۷، پرستش درخت گز به روایت مرزبان‌نامه و عجایب‌المخلوقات، در چین و افغانستان نیز دیده می‌شود. ر.ک: مرزبان‌نامه، تصحیح علامه محمد قزوینی، کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، صص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ عجایب‌المخلوقات، محمد بن محمود بن احمد طوسی، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵، ص ۳۱۷.
۱۱. ر.ک: گل‌رنج‌های کهن، ص ۹۸.
۱۲. ر.ک: باقری، مهری: واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، نشر قطره، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲.
۱۳. ر.ک: الیاده، میرچا: اسطورهٔ بازگشت جاودانه، ترجمهٔ دکتر بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۴۳ (یادداشت مترجم).
۱۴. هفت پیکر، به تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۳.

۱۵. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۷۴. گویا خواجهی کرمانی نیز (دیوان اشعار به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: ۱۳۳۶، ص ۱۰۸) این نام را به صورت «دوازده رخ» به کار برده است:
- منسوخ کرد قصه یک روزه رزم تو جنگ دوازده رخ و ناموس هفت خان
۱۶. دکتر محمد امین ریاحی (سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۳۳) نوشته‌اند: «شناخت قطعی مشوق فردوسی آن «مہتر گردنفرز» را در سرودن شاهنامه مرهون پژوهش‌های دقیق آقای دکتر جلال خالقی مطلق هستیم».
۱۷. ر.ک: ابومنصور بن محمد بانی، نظم شاهنامه، گوهر ۵ (۱۳۵۶)، صص ۶۵۸ - ۶۶۲، ۶ (۱۳۵۷) صص ۹۶ - ۱۰۰، همان، فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۲۱۳ - ۲۲۳، -
۱۸. ر.ک: صفوی، سید حسن: اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۹۰.
۱۹. ر.ک: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۶ (مدخل آب حیات).
۲۰. ر.ک: سرکاراتی، بهمن: افسانه آب حیات در اسکندرنامه نظامی و روایات دیگر داستان اسکندر، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام و ویرایش دکتر منصور ثروت، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۲۸.
۲۱. ر.ک: خزائی، محمد: اعلام قرآن، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۲۱۵.
۲۲. ر.ک: سرکاراتی، بهمن: افسانه آب حیات... همان، ص ۲۳۲.
۲۳. نمونه/ الگوی ایرانی همانند این مضمون در منابع پیش از شاهنامه، چشمه جوانی در یکی از کاخ‌های هفتگانه کاووس طبق گزارش متن پهلوی بندهش است. ر.ک: فرنیخ دادگی: بندهش، گزارنده: مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۱۳۷.
۲۴. ر.ک: بیژن و منیژه و ویس و رامین (مقدمه‌ای بر ادبیات پارسی و ساسانی)، ادب پهلوانی، محمد مهدی مؤذن جامی، نشر قطره، ۱۳۷۹، ص ۳۰۹.
۲۵. به صد ترک بیچاره بدنژاد که نام پدرشان ندارند یاد (خالقی، ۹۳۵/۲۶۴/۲)
۲۶. پشنگ، پدر افراسیاب، در نامه‌ای به کیقباد می‌نویسد:
وزو بر روان فریدون درود کزو دارد این تخم ما تار و پود
- (خالقی، ۱۰۶/۳۵۲/۱)
۲۷. در این باره ر.ک: دو فوشه کور، شارل هانزی: اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۱۶.

۲۸. ر. ک: ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدمخوار، *ایران‌نامه ۲* (۱۳۶۲)، صص ۳۲۹ - ۳۳۹؛ همان، *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱، صص ۴۴ - ۵۴،

۲۹. برانگیخت پس باره پیروزشاه همی راند با گرز و رومی کاله

به کنده درافتاد با چند مرد بزرگان و شیران روز نبرد

(مسکو، ۱۶۰/۱۶/۸ و ۱۶۱)

۳۰. برای دیدن برخی از روایت‌های هند و اروپایی مشابه با داستان ضحاک، ر. ک: باقری، مهری: «تحول چندگانه یک روایت ایرانی»، خلاصه مقالات نخستین همایش ملی *ایران‌شناسی* (بنیاد ایران‌شناسی)، انتشارات دایره سبز، ۱۳۸۱، ص ۴، و برای متن کامل مقاله، ر. ک: *روزنامه اطلاعات*، شماره ۲۲۵۰۹، ۳۰ خرداد ۸۱، ص ۶.

۳۱. ر. ک: تفضلی، احمد: *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸،

۳۲. ر. ک: بهار، مهرداد: *پژوهشی در اساطیر ایران*، انتشارات آگه، ۱۳۷۵، صص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ دوستخواه، جلیل: *اوستا* (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۱۲،

۳۳. در این باره برای نمونه ر. ک: بندهش، همان، ص ۱۴۲، *روایت پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۶۰؛ مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۹۳،

۳۴. ر. ک: Omid salar, Mahmoud: *The dragon fight in the national Persian epics pp.50-52*

جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، همان، صص ۵۷۵ - ۵۷۷

۳۵. ر. ک: *نوروزنامه خیام*، تصحیح استاد مجتبی مینوی، کتابخانه کاوه، تهران: ۱۳۳۰، ص ۹،

۳۶. ر. ک: *مروج الذهب و معادن الجواهر*، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، صص ۲۷۷ - ۲۷۸،

۳۷. گفتنی است که دکتر خالقی مطلق در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰م)، از دانشگاه کلن آلمان در رشته-های شرق‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ قدیم دکترا گرفته‌اند.

۳۸. دکتر خالقی مطلق در مقاله دیگر خود نیز که درباره «اختیارات شاهنامه» است، همین رقم را آورده‌اند، ر. ک: «اختیارات شاهنامه»، هستی، پاییز ۱۳۷۲، ص ۱۰۵.

۳۹. ر. ک: *اختیارات شاهنامه*، به تصحیح مصطفی جیحونی - محمد فشارکی، مرکز خراسان‌شناسی، ۱۳۷۹؛ ذاکرالْحسینی، محسن: «سخنی چند از اختیارات شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۸۱، ص ۹۱.

۴۰. «مقدمه قدیم شاهنامه»، «علامه محمد قزوینی، هزاره فردوسی، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۶۵،

۴۱. دکتر خالقی مطلق در متن مصحح خویش نیز واژه را «کِران» با کسر کاف اعراب‌گذاری کرده‌اند (۹۹۰/۱۷۰/۵) در نسخه بدل‌ها، این ضبط برای مصراع دوم (بر اساس دستنویس پاریس ۸۴۴ هـ. ق) دیده می‌شود: ابارودها از کران تا کران.

۴۲. در این باره ر.ک: تاریخ نیشابور (ابوعبدالله حاکم نیشابوری)، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح و توضیح: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶، ۴۳. ر.ک: برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۳ و ۷۰۰.

۴۴. سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سفند ارمد روز ارد

(مسکو، ۸۶۱/۳۸۲/۹)

۴۵. متن عربی غرر/خبار ملوک الفرس و سیرهم «هذه القصه الى منتهایها من بقية قصة رستم» به همان معنایی است که دکتر خالقی ترجمه کرده‌اند (و نیز تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، نشر قطره، ۱۳۶۸، ص ۱۹۳) اما در برگردانی دیگر (شاهنامه کهن، پارسی‌گردان سیدمحمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد: ۱۳۷۲، ص ۱۸۴) این گونه ترجمه شده است: «این داستان تا پایان مانند هفت خان رستم است».